

برفتیم^۱ سه روز را بجایی^۲ رسیدیم که آنرا عرعرا^۳ می گفتند و آنجا نیز آب روان و اشجار بود. بمنزلی دیگر رسیدیم که آنرا وادی القری می گفتند و از آنجا بمنزل دیگر رسیدیم و^۴ از آنجا بده روز بمکه رسیدیم^۵. و آن سال قافله از هیچ طرف نیامد و طعام یافت نمی شد، پس^۶ بسکه العطارین فرود آمدیم^۷ برابر باب النبی^۸. روز دوشنبه بعرفات بودیم، مردم پر^۹ خطر بودند از عرب. چون از عرفات بازگشتم دو روز بمکه بایستادم و براه شام بازگشتم سوی بیت المقدس.

پنجم محرم سنه تسع^{۱۱} و اثنین و اربعمائه هلالیه بقدم رسیدیم. شرح مکه و حج^{۱۰} اینجا ذکر نکردم^{۱۱}، تا بحج^{۱۲} آخرین بشرح بگویم.

ترسایان را به بیت المقدس کلیسایست^{۱۳} که آنرا بیعة القمامة گویند و آنرا عظیم بزرگ دارند، و هر سال از روم خلق بسیار^{۱۴} آنجا آیند بزیارت، و ملک روم^{۱۵} نیز نهانی بیاید^{۱۶} چنانکه کس نداند، و بروزگاری که عزیز مصر الحاکم بامر الله بود قیصر روم آنجا^{۱۷} آمده بود و حاکم^{۱۸} از آن خبر داشت، رکابداری از آن خود نزدیک او فرستاد و نشان داد که بدان حلیت و صورت مردی در جامع بیت المقدس نشسته است، نزدیک وی رو، بگو که حاکم مرا نزدیک تو فرستاده است و میگوید تا ظن نبری که من از تو خبر ندارم، اما ایمن باش که بتو هیچ قصد^{۱۹} نخواهم کرد. و هم حاکم فرمود تا آن کلیسا^{۲۰} را غارت کردند و بکنندند و خراب کردند، و مدتی خراب بود، بعد از آن قیصر رسولان فرستاد با^{۲۱} هدایا، و خدمتهای بسیار کرد^{۲۲} و صلح طلبید و شفاعت کرد تا اجازت عمارت کلیسا^{۲۳} دادند و باز عمارت کردند. و این کلیسا^{۲۴} جایی وسیعست چنانکه هشت هزار^{۲۵} آدمی را در آن جای^{۲۶} باشد، همه را^{۲۷} بتکلف بسیار ساخته

۲۰ ۱ - ط، ب: برفتیم. ۲ - ب: بجای. ۳ - ب: ارعرا؛ نپ (در اصل) از عر (اصلاح)؛ اعز القری (کنایه). ۴ - «و از آنجا» از «نپ» است. ۵ - ب، ط: که. ۶ - ب: رسیدیم. ۷ - ب: نمی یافت پس که؛ نپ: نمی یافت که. ۸ - ب، نپ: آمدیم. ۹ - نپ: علیه السلام. ۱۰ - ط: بر. ۱۱ - ط: تسعة. ۱۲ - نپ: نکردیم. ۱۳ - ب، نپ: کلیسایی است. ۱۴ - ط: بسیاری. ۱۵ - ب، نپ: الروم. ۱۶ - ب: بیامد. ۱۷ - «آنجا» در «ب» مکرر شده است. ۱۸ - ب، ط: حاکم (بی و او). ۱۹ - ط: قصه. ۲۰ - اصل: کلیسا. ۲۱ - ب، نپ: و. ۲۲ - در «نپ» کلمه بخط الحاقیست. ۲۳ - نپ: بیست هزار. ۲۴ - ب: جا، نپ: جایی. ۲۵ - ب، نپ: همه.

از رخام رنگین و نقاشی و تصویر و کلیسا را از اندرون بدیباهای رومی آراسته^۱ و مصور کرده و بسیار زر طلا بر آنجا بکار برده، و صورت عیسی علیه السلام را^۲ چند جا ساخته که برخی نشسته است^۳ و صورت دیگر انبیا چون: ابراهیم و اسمعیل و اسحاق و یعقوب و فرزندان او^۴ علیهم السلام بر آنجا کرده و بروغن سندروس مدھن^۵ کرده و باندازه هر صورتی آبگینه بی رقیق ساخته و بر روی صورتها نهاده، عظیم شفاف چنانکه هیچ حجاب صورت نشده است^۶ و آنرا^۷ جهت گرد و غبار کرده اند تا بر صورت نشینند و هر روز آن آبگینه ها را خادمان پاک کنند. و جز این چند موضع دیگرست همه بتکلف^۸ چنانکه اگر شرح آن نوشته شود بطول^۹ انجامد. و^{۱۰} در این کلیسا موضعیست بدو قسم^{۱۱} که بر صفت بهشت و دوزخ ساخته اند، یک نیمه از آن وصف بهشت و بهشتیان^{۱۲} است و یک نیمه از آن صورت دوزخ و دوزخیان^{۱۳} و آنچه بدان ماند، و آن جایست که همانا در جهان چنان جای^{۱۴} دیگر نباشد. و درین کلیسا بساقیستان و راهبان^{۱۵} نشسته باشند و انجیل خوانند و نماز کنند و شب و روز^{۱۶} بعبادت مشغول باشند.

پس از بیت المقدس عزم کردم که در دریا نشینم و بمصر روم و باز از آنجا بمکه روم. باد معکوس بود و متعذر بود بدریا در شدن^{۱۷} براه خشک برفتم، و به رمله بگذشتم، بشهری رسیدم^{۱۸} که آنرا عسقلان میگفتند بر لب دریا، شهری عظیم^{۱۹} و بازار و جامع نیکو و طاقی دیدم که آنجا بود کهنه، گفتند مسجدی بوده است، طاقی سنگین، عظیم بزرگ، چنانکه اگر کسی خواستی خراب کند، فراوان مالی خرج باید کرد تا آن خراب شود. و از آنجا برفتم و در راه بسیار دیبها^{۲۰} و شهرها دیدم که

۱ - ب: پیراسته؛ نی ظ: پیاراسته. ۲ - اب (بخط جدید): در. ۳ - ب، ط: نشسته. ۴ - او در «نی» بخط الحاقیست. ۵ - ب، نی: بدھن. ۶ - ط: نشده. ۷ - و آنرا در «نی» بخط الحاقیست. ۸ - ط: که همه را بشکلف ساخته اند. ۹ - ب: نی: بتطویل. ۱۰ - «ب» واو ندارد. ۱۱ - اب: قسمت. ۱۲ - ب، اب: بهشتیان و بهشت. ۱۳ - ب: نی: دوزخیان و دوزخ. ۱۴ - اب: جامی. ۱۵ - ط: راهبانان؛ نی: راهبانان. ۱۶ - «ط» دو کلمه اخیر را ندارد. ۱۷ - ب، اب: بدریا متعذر بود رفتن. ۱۸ - ب، نی: رسیدیم. ۱۹ - جمله «بر لب دریا شهری عظیم از این است». ۲۰ - ب، ط: دیبها. نی: ودیبا (متن از حاشیة «ب» است).

شرح آن مطول می شود مختصر^۱ کردم ، بجایی رسیدم که آنرا طینه^۲ میگفتند و آن بندر بود کشتیها را ، و از آنجا به تنیس میرفتند ، در کشتی نشستم ، تا تنیس^۳ و این^۴ تنیس جزیره بیست^۵ و شهری نیکو و از خشکی دورست ، چنانکه از بامهای^۶ شهر ساحل را^۷ بتوان دید ، شهری انبوه و بازارهای نیکو و دو جامع در آنجاست ، و بقیاس ده هزار دکان در آنجا باشد ، و صد دکان عطاری باشد ، و آنجا در تابستان در بازارها کشکاب فروشند ، که شهری گرمسیرست و رنجوری بسیار باشد . و آنجا قصب رنگین بافند از عمامه ها و وقایه ها و آنچه زنان پوشند . از این قصبهای رنگین هیچ^۸ جامثل آن نبافند که در تنیس و آنچه سپید باشد به دمیاط بافند ، و آنچه در کارخانه سلطانی^۹ بافند بکسی ن فروشند و ندهند . شنیدم که ملک فارس بیست هزار دینار به تنیس فرستاده بود تا بجهت او یک دست جامه^{۱۰} خاص بخرند ، و چند سال آنجا بودند و نتوانستند خریدن ، و آنجا بافندگان معروفند که جامه^{۱۱} خاص بافند ، و شنیدم که کسی آنجا دستار سلطان مصر بافته بود ، آنرا پانصد دینار زر مغربی فرمود ، و من آن دستار دیدم ، گفتند چهار هزار دینار مغربی ارزد . و بدین شهر تنیس بوقلمون بافند^{۱۲} که در همه^{۱۳} عالم جای^{۱۴} دیگر نباشد ، آن جامه بی رنگین^{۱۵} است که بهر وقتی از روز به لونی دیگر نماید و بمغرب و مشرق آن جامه از تنیس برند . و شنیدم که سلطان روم کس^{۱۶} فرستاده بود و از سلطان مصر درخواست^{۱۷} که صد شهر از ملک وی بستاند و تنیس را^{۱۸} بوی دهد ، سلطان قبول نکرد ، و او را از آن^{۱۹} شهر مقصود قصب و بوقلمون بود .

چون^{۲۰} آب نیل زیادت شود آب تلخ دریا را از حوالی تنیس دور کند چنانکه تا ده فرسنگ حوالی شهر آب دریا خوش شود^{۲۱} آنوقت بدین جزیره و شهر^{۲۲} حوضهای

۲۰ - ۱ - ب ، نپ : تغفیف . ۲ - نپ : طیبه . ۳ - ط ، ب : و آن . ۴ - نپ : جزیره است .
 ۵ - نپ : نامهای . ۶ - ب ، نپ : ساحل . ۷ - ط : که هیچ . ۸ - نپ : سلطان .
 ۹ - « نپ » کلمه را ندارد . ۱۰ - نپ : جامی . ۱۱ - ب ، ط : زرین ؛ نپ (در اصل) :
 زمین (متن ماصورت اصلاحی « نپ » است .) ۱۲ - ط ، ب : کسی . ۱۳ - ب ، ط :
 درخواست بود . ۱۴ - نپ : تنیس . ۱۵ - نپ : این . ۱۶ - نپ : و چون . ۱۷ - ب ،
 ۲۵ - نپ : باشد . ۱۸ - نپ (در اصل) : شهر (اصلاح) : شهر و (کذا) .

عظیم ساخته‌اند که^۱ بزیر زمین فرو رود، و آنرا استوار کرده، و ایشان آنرا مصانع خوانند، و چون آب نیل غلبه کند^۲ و آب شور و تلخ را^۳ از آنجا دور کند این^۴ حوضها پر کنند و آن چنانست که چون راه آب بکشایند آب دریا در حوضها و مصانع رود و آب این شهر از این مصنعه‌است که بوقت زیاده شدن نیل پر کرده باشند و تا سال دیگر از آن آب بر میدارند و استعمال میکنند و هر کرا بیش باشد بدیگران میفروشد و مصانع وقف نیز بسیار باشد که بفر بادهند. و در این شهر تنیس پنجاه هزار مرد باشد و مدام هزار کشتی در حوالی شهر بسته باشد از آن بازرگانان و نیز از آن سلطان بسیار باشد، چه هر چه بکار آید همه را بدین^۵ شهر باید آورد که آنجا هیچ چیز^۶ نباشد و چون جزیره بیست^۷ تمامت معاملات^۸ بکشتی باشد. و آنجا لشکری تمام با سلاح مقیم باشند احتیاطاً، تا از فرنگ و روم کس^۹ قصد آن نتواند^{۱۰} کرد. و از ثقات شنودم^{۱۱} که هر روز هزار دینار مغربی از آنجا بخزینة سلطان مصر رسد چنانکه آن مقدار بروزی معین باشد^{۱۲} و محصل آن مال یکتن باشد که اهل شهر بدو تسلیم کنند در یک روز معین و وی بخزانه رساند که هیچ^{۱۳} از آن منکسر^{۱۴} نشود و از هیچکس بعنف چیزی نستاند^{۱۵} و قصب و بوقلمون که جهت سلطان بافند همه را بهای تمام دهند^{۱۶} چنانکه مردم بر غبت کار سلطان کنند نه چنانکه در دیگر ولایتها که^{۱۷} از جانب دیوان و سلطان بر صنایع سخت پردازند^{۱۸} و جامه عماری شتران و نمذ زین اسپان بوقلمون بافند بجهت خواص^{۱۹} سلطان. و میوه و^{۲۰} خواربار شهر از رستاق مصر برند و آنجا آلات آهن ممتاز^{۲۱} سازند چون مقراض و کارد و غیره و^{۲۲} مقراضی^{۲۳} دیدم که از آنجا بمصر آورده بودند، پنج^{۲۴} دینار مغربی میخواستند، چنان بود که چون هسماش بر میکشیدند گشوده

۲۰ ۱- ب، نپ : ساخته‌اند . ۲- نپ : شود . ۳- ب، نپ : تلخ را . ۴- نپ :
و این . ۵- ب : میفروشد . ۶- ب : همه بدین؛ نپ : همه درین . ۷- کلمه در نپ :
نیست . ۸- نپ : جزیره است . ۹- نپ : کسی . ۱۰- اصل : نوان (من تصحیح
قیاسیست) . ۱۱- نپ : شنیدم . ۱۲- (حاشیة ب : ۲۲) . ۱۳- نپ : کس . ۱۴- ط :
کسر ؛ نپ : منکر . ۱۵- ب، نپ : نستانند . ۱۶- نپ : بدهند . ۱۷- ط : ولایات .
۱۸- نپ : سخت‌تر دارند . ۱۹- ب، نپ : خاص . ۲۰- «نپ» واو ندارد . ۲۱- کلمه از
«ط» است . ۲۲- ب، نپ : مقراض . ۲۳- ب، ط : پنج .

میشد^۱ و چون مسمار فرو میکردند در کار بود. و آنجا زنان را عآتی میافتد باوقات که چون مصروعی^۲ دوسه بار بانگ کنند و باز بهوش آیند^۳ و در خراسان شنیده بودم که جزیره بیست که زنان آنجا چون گربکان بفریاد می آیند^۴ و آن برین گونه است که ذکر رفت^۵. و از تنیس بقسطنطنیه کشتی به بیست روز رود. و ما بجانب مصر روانه شدیم و چون بکنار دریا رسیدیم برود نیل کشتی بالا بر میرفت^۶، و رود نیل چون بنزدیک^۷ دریا میرسد شاخها میشود و پراکنده در دریا میریزد. و آن^۸ شاخ آب را که مادر آن میرفتیم رومش^۹ میگفتند و همچنین کشتی بر^{۱۰} روی آب می آمد تا بشهری رسیدیم که آنرا صالحیه میگفتند و این روستایی بر^{۱۱} نعمت و خواربارست، و کشتیها بسیار میسازند و هر يك را دو بست خروار بار میکنند و بمصر میبرند تا در دکان بقال می رود که اگر نه چنین بودی آزوقه^{۱۲} آن شهر پشت ستور نشایستی داشتن با آن مشغله که آنجا است و ما بدین صالحیه از کشتی بیرون آمدیم و آن شب^{۱۳} نزدیک شهر رفتیم. روز یکشنبه هفتم صفر سنه تسع وثلثین و اربعمائه که روز اورمزد بود از شهر یورماه^{۱۴} قدیم در قاهره بودیم.

صفت شهر مصر و ولایتش - آب نیل از میان جنوب و مغرب میآید و بمصر میگردد و بدریای روم میرود. و آب نیل چون زیادت میشود دوبار چندان میشود که جیحون بترمد. و این آب از ولایت نوبه میگردد و بمصر می آید. و ولایت نوبه کوهستانست و چون بصحرا رسد، ولایت مصرست، و سر حدش که اول آنجا رسد، اسوان میگویند و از مصر^{۱۵} تا آنجا سیصد فرسنگ باشد و بر لب آب همه شهرها و ولایتهاست و آن ولایات را صعيد الاعلی گویند^{۱۶} و چون کشتی بشهر اسوان رسد^{۱۷} از آنجا برنگردد چه آب از دره یی^{۱۸} تنگ بیرون میآید و تیز^{۱۹} میرود و از آن بالاتر سوی

۱ - (شاید مقصودش از کشوده میشد اینست که از هم تفکیک میشد و اجزایش از هم جدا میشد حاشیه ب) . ۲ - ط: مصروع . ۳ - «نپ» و او ندارد . ۴ - نپ: بیاد آیند . ۵ - ط: شد . ۶ - ط، ب: بالامیرفت . ۷ - نپ: نزدیک . ۸ - نپ: ابن . ۹ - نپ (باصلاح) : وهرمس . (اصل معلوم نیست چه بوده است) . ۱۰ - ب، ط: از . ۱۱ - ط: روستای بر؛ روستای...؛ نپ: روستانی... (متن از حاشیه «ب» است) . ۱۲ - ط: آزوقه . ۱۳ - نپ: ست . ۱۴ - کلمه در «نپ» نیست . ۱۵ - « و از مصر » از «نپ» است . ۱۶ - ب، نپ: ولایت را ... میگویند . ۱۷ - ط: برسد . ۱۸ - ب، نپ: درهای . ۱۹ - نپ (در اصل) : و شغفر (اصلاح) : و تیز .

جنوب ولایت نوبه است و پادشاه آن زمین دیگرست، و مردم آنجا سیاه پوست باشند و دین ایشان ترسایی^۱ باشد، و بازرگانان آنجا روند و مهره و شانه و بتد^۲ برند و از آنجا برده آورند. و بمصر برده یا نوبی^۳ باشد یا رومی. و دیدم که از نوبه گندم و ارزن آورده بودند، هر دو سیاه بود. و گویند نتوانسته اند که منبع آب نیل را بحقیقت بدانند. و شنیدم که سلطان مصر کس فرستاد تا یکساله راه بر کنار نیل رفتند^۴ و تفحص کردند هیچکس حقیقت^۵ آن ندانست الا آنکه گفتند که از جنوب از^۶ کوهی میآید که آنرا جبل القمر گویند. و چون آفتاب بسر سرطان رود آب نیل زیادت شدن گیرد^۷ از آنجا که بزمستان که^۸ قرارداد بیست ارش بالا گیرد چنانکه بتدریج روز بروز می افزاید. و بشهر مصر مقیاسها و نشانها ساخته اند، و عاملی^۹ باشد بهزار دینار معیشت که حافظ آن باشد که چند میافزاید و از آن روز که زیادت شدن گیرد هنادیان بشهر اندر فرستد که ایزد سبحانه و تعالی امروز در نیل چندین زیادت گردانید و هر روز گویند^{۱۰} چندین اصبع^{۱۱} زیادت شد و چون يك گز تمام میشود آنوقت بشارت میزنند و شادی میکنند تا هجده ارش بر آید و آن هجده ارش معهودست، یعنی هر وقت که از این کمتر بود نقصان گویند و^{۱۲} صدقات دهند و نذرها کنند و اندوه و غم خورند و^{۱۳} چون از^{۱۴} این مقدار بیش شود شادیا کنند و خرّمیها نمایند و تا هجده گز بالا نرود خراج سلطان بردعیت نهند. و از نیل جویهای^{۱۵} بسیار بریده اند و باطراف^{۱۶} رانده و از آنجا جویهای کوچک برگرفته اند، یعنی از آن آنها را بر آن دیهها^{۱۷} و ولایتهاست^{۱۸}. و دولابها ساخته اند چندانکه حصر و قیاس آن دشوار باشد و همه^{۱۹} دیههای^{۲۰} ولایت مصر بر سر بلندیها و تلهها باشد و بوقت زیادت نیل همه^{۲۱} آن ولایات^{۲۲} در زیر آب باشد. دیهها^{۲۳}

۱ - ب، ط: ترسای. ۲ - ب، ط: پسند. ۳ - ط: یونانی. ۴ - ط، ب: رفته. ۵ - ط: کرده... حقیقت. ۶ - نپ: از جنوب. ۷ - ط: زیادت شود. ۸ - ب، نپ: بزمستان که؛ ط: بزمستان (متن از حاشیه «ب» است). ۹ - نپ: عامل. ۱۰ - ب: و هر روز؛ ط: و امروز. ۱۱ - ط: اصبع. ۱۲ - نپ: «ب» و او را ندارد. ۱۳ - و او ندارد. ۱۴ - ط، ب: «از» ندارد. ۱۵ - ب، ط: جویها. ۱۶ - نپ: و اطراف. ۱۷ - اصل: دیهها (متن از حاشیه «ب» است). ۱۸ - نپ: و ولایات است. ۱۹ - ط، ب: همه (بدون واو). ۲۰ - ط، ب: دیههای. ۲۱ - ب، نپ: ولایات. ۲۲ - ب، ط: دیهها.

ازین سبب بر بلندیها ساخته‌اند تا^۱ غرق نشود و از هر دیهی بدیهی دیگر بزورق روند. و از سر ولایت تا آخرش سکری^۲ ساخته‌اند از خاک که مردم بر سر آن سکر^۳ روند یعنی در^۴ جنب نیل. و هر سال ده هزار دینار مغربی از خزانه^۵ سلطان بدست عاملی معتمد بفرستد تا آن^۶ عمارت تازه^۷ کنند و مردم آن ولایت همه اشغال^۸ ضروری خود^۹ ترتیب کرده باشند، آن چهار ماه که زمین ایشان در زیر آب باشد. و در سواد آنجا و روستاهاش^{۱۰} هر کس^{۱۱} چندان نان پزد^{۱۲} که چهار ماه کفاف وی باشد و خشک کند^{۱۳} تا بزبان^{۱۴} نشود.

و قاعده^{۱۵} آب چنانست که از روز ابتدا چهل روز می‌افزاید تا هجده ارش بالا گیرد و بعد از آن چهل روز دیگر برقرار بماند^{۱۶} و هیچ زیاده^{۱۷} و کم نشود و^{۱۸} بعد از آن بتدریج روی بنقصان نهد بچهل روز دیگر تا آن مقام رسد^{۱۹} که زمستان بوده باشد. و چون آب کم^{۲۰} آمدن گیرد مردم بر پی آن می‌روند و آنچه خشک میشود زراعتی که خواهند میکنند. و همه نزرع ایشان صیفی و شتوی بر آن کیش باشد و^{۲۱} هیچ آب دیگر نخواهد. و شهر مصر میان نیل و دریاست، و نیل از جنوب می‌آید و روی بشمال می‌رود و در دریا میریزد.

و از مصر تا اسکندریه سی فرسنگ گیرند. و اسکندریه بر لب دریای روم و کنار نیل است، و از آنجا میوه بسیار به مصر آورند بکشتی. و آنجا مناره بیست که من دیدم آبادان بود با اسکندریه، و بر آن^{۲۲} مناره آینه‌یی حراقه ساخته بودند که هر کشتی رومیان که از استنبول بیامدی^{۲۳} چون بمقابل^{۲۴} آن رسیدی، آتشی از آن آینه در کشتی^{۲۵} افتادی

۱ - نپ : یا . ۲ - نپ : سنکری (با اصلاح جدید). ۳ - ط، ب : از... نپ : سنکر (با اصطلاح جدید).
 ۴ - ب، ط : از . ۵ - « نپ » با اصلاح جدید. اصل متن معلوم نیست چه بوده است . ۶ - نپ « آن » ندارد .
 ۷ - نپ : آن راه . ۸ - نپ : اشتغال . ۹ - ب، ط : خود را . ۱۰ - نپ : و رستاهاش .
 ۱۱ - نپ « هر کس » ندارد . ۱۲ - نپ : پزد . ۱۳ - نپ ، ب : کنند . ۱۴ - بجز
 « نپ » : زبان . ۱۵ - نپ : آن آب . ۱۶ - نپ : و بعد از چهل روز برقرار چهل روز دیگر
 بماند . ۱۷ - ب : هیچ زیاد ... ؛ نپ : هیچ ... ۱۸ - « نپ » و او ندارد . ۱۹ - « نپ »
 کلمه را ندارد . ۲۰ - نپ : با کم . ۲۱ - و او در « نپ » الحاقیست . ۲۲ - ب ، نپ :
 و آنجا یعنی بر آن . ۲۳ - ب، ط : می‌آمدی . ۲۴ - بجز « ط » : بمقابله . ۲۵ - در کشتی
 از « نپ » است .

و بسوختی در میان بسیار جدو جهد کردند و حیلتهای نمودند و کس فرستادند و آن آینه بشکستند. و^۱ بر وزگار حاکم بامر الله که سلطان مصر بود^۲ مردی نزدیک او آمده بود و قبول کرده^۳ که آن آینه را نیکو ساز^۴ کند چنانکه باوّل بود. حاکم گفته بود حاجت نیست که این ساعت خود رومیان هر سال زر و مال^۵ میفرستند و راضیند که لشکر ما نزدیک ایشان برود^۶ و سربسبند^۷ است. و اسکندریه را آب خوردنی از باران باشد، و در همه صحرای اسکندریه از آن عمودهای سنگین که صفت آن مقدم^۸ کرده ایم افتاده باشد، و آن دریا همچنان میکشد تا قیروان. و از مصر تا قیروان صد و پنجاه فرسنگ باشد.

قیروان ولایتیست^۹ شهر معظمش سلجماسه^{۱۰} است که بچهار فرسنگی دریاست شهری^{۱۱} بزرگ بر صحرا نهاده و بارویی^{۱۲} محکم دارد. و در پهلوی آن مهدیه^{۱۳} است که مهدی از فرزندان امیر المؤمنین حسین^{۱۴} بن علی رضی الله تعالی عنهما^{۱۵} ساخته است. بعد از آنکه مغرب و اندلس گرفته بوده^{۱۶} و بدین تاریخ^{۱۷} بدست سلطان مصر بود و آنجا برف بارد و ایکن پای نگیرد. و دریا^{۱۸} از اندلس بر دست راست سوی شمال باز گردد^{۱۹} و میان^{۲۰} مصر و اندلس هزار فرسنگست^{۲۱} و همه مسلمان نیست. و اندلس ولایتی بزرگست و^{۲۲} کوهستانست، برف بارد و بیخ بندد و مردهانش سفید پوست و سرخ روی باشند و بیشتر گربه^{۲۳} چشم باشند همچون صقلا بیان، و زیر دریای رومست چنانکه دریا ایشان را مشرقی باشد^{۲۴} و چون از^{۲۵} اندلس بر^{۲۶} دست راست روند سوی شمال

۱ - ب، ط: حیلتهای. ۲ - و او از رطم است. ۳ - نب، ب: حاکم سلطان مصر. ۴ - ب: آمده بود قبول کرده؛ ط: آمده قبول کرده بود. ۵ - نب، ب: باز. ۶ - ط: رومیان زر و مال؛ نب: رومیان هر سال مال. ۷ - (دب: در حاشیه احتمال داده است)؛ نرود. ۸ - ط، ب: بسنده؛ نب: (باصلاح): پسندیده. متن تصحیح قماصیست. ۹ - نب: مقدمه (ظ در مقدمه. حاشیه ب). ۱۰ - نب: ولایتیست؛ (ط) ندارد. ۱۱ - اصل: سلجماسه. ۱۲ - ط: شهر است؛ ب: شهر. ۱۳ - ب، ط: بارویی. ۱۴ - ط: و حسین. ۱۵ - نب: صلوات الله علیهما؛ ط: علیه السلام. ۱۶ - بجز «ط»: بود. ۱۷ - (گویا یعنی در تاریخ تألیف کتاب. حاشیه ب). ۱۸ - کلمه در «نب» نیست. ۱۹ - نب: گذرد. ۲۰ - نب: و میان ولایت. ۲۱ - نب: فرسنگ باشد. ۲۲ - «نب» و او ندارد. ۲۳ - ط: کریمه. ۲۴ - از، در «نب» العاقبت. ۲۵ - ب، ط: از.

همچنان لب^۱ دریا بروم پیوندند. و از اندلس بغزو بروم بسیار روند، و اگر خواهند بکشتی و دریا بقسطنطنیه توان شدن ولیکن خلیجهای^۲ بسیار بود هر يك دو بیست و سیصد فرسنگ عرض که نتوان گذشتن الا بکشتی، و مکرر^۳ از مردم تقه شنیدم که دور این دریا^۴ چهار هزار فرسنگ است. و شاخی از آن دریا بتاریکی در شده است چنانکه گویند سر آن شاخ همیشه فسرده باشد از آن سبب که آفتاب آنجا نمیرسد. و یکی از آن جزایر که در آن دریاست سقلیه^۵ است که از مصر کشتی به بیست روز آنجا رسد و دیگر جزایر بسیارست و گفتند سقلیه^۶ هشتاد^۷ فرسنگ در هشتاد فرسنگست و هم سلطان مصر راست و هر سال کشتی آید و مال آنجا را^۸ بمصر آورد، و از آنجا کتان باریک^۹ آورند و تفصیلهای با علم^{۱۰} که یکی از آن بمصر ده دینار مغربی^{۱۱} ارزد.

و از مصر چون بجهانب مشرق روند بدریای قلزم رسند، و قلزم شهر بیست برکنار دریا که از مصر تا آنجا سی فرسنگست. و این دریا شاخ بیست از دریای محیط که از عدن شکافت^{۱۲} و بسوی^{۱۳} شمال رود و چون بقلزم رسد ملاقی^{۱۴} شود و گسسته گردد^{۱۵} و گویند عرض این خلیج دو بیست فرسنگست و^{۱۶} میان خلیج و مصر کوه و بیابانست که در آن هیچ آب و نبات نیست و هر که از مصر بمکه خواهد شد سوی مشرق باید شدن، چون بقلزم رسد دوراه باشد یکی برخشک^{۱۷} و یکی بر آب. آنچه بر راه خشک میرود بیانزده روز بمکه رود و آن بیابانست که سیصد فرسنگ باشد و بیشتر قافله مصر بدان راه رود و اگر بر راه دریا روند بیست^{۱۸} روز روند به جار^{۱۹}. و جار^{۲۰} شهر کیست از زمین حجاز بر لب دریا. که از جار^{۲۱} تا مدینه رسول^{۲۲} سه روز^{۲۳} راهست و از مدینه بمکه صد فرسنگست. و اگر کسی از جار^{۲۴} بگذرد و همچنان بدریای رود، بساحل

۱ - ب، پ، نپ : لب لب . ۲ - ب، پ، نپ : خلیجهای . ۳ - ب : و مکرر ؛ نپ : و مصر .
 ۴ - نپ : دریای روم (روم بخط جدیدست) . ۵ - نپ : سقلیه . ۶ - ط، ب : بر هشتاد .
 ۷ - ط : آنجا را . ۸ - نپ : عظیم باریک . ۹ - و تفصیلهای با علم ، در « ط » نیست .
 ۱۰ - نپ : می . ۱۱ - ب، ط : شکافته سوی ؛ نپ : شکافت . ۱۲ - نپ (در اصل) : . و روی . (متن اصلاح
 جدید « نپ » است . ۱۳ - نپ (در اصل) : دریای قی (اصلاح) : ملاقی . ۱۴ - کلمه از « نپ » است .
 ۱۵ - و او از « ط » است . ۱۶ - ب، ط : خشکی . ۱۷ - ب، نپ : بیست . ۱۸ - « نپ » ندارد .
 ۱۹ - نپ (در اصل) : و خار . بعد اصلاح کرده اند . ۲۰ - نپ (در اصل) : خد . بعد اصلاح
 کرده اند . ۲۱ - نپ : علیه الصلوة والسلام ؛ ب : صلی الله علیه وسلم . ۲۲ - نپ : روزه .

یمن رود و از آنجا بسواحل عدن رسد و اگر بگذرد بهندوستان کشد و همچنان تا چین^۱ برود و اگر از عدن سوی جنوب رود که میل سوی مغرب شود^۲ بزنگبار^۳ و حبشه رود، و شرح آن بجای خود گفته شود. و اگر از مصر بجانب جنوب بروند و از ولایت نوبه بگذرند، بولایت مصامده^۴ رسند و آن زمینست^۵ علف خوار عظیم و چهارپای بسیار، و مردم سیاه پوست درشت استخوان غلیظ باشند و قوی تر کیب و از آن جنس در مصر لشکریان بسیار باشند، صورتهای^۶ زشت و هیاکل^۷ عظیم، ایشان را مصامده گویند، پیاده جنگ کنند بشمشیر و نیزه، و دیگر آلات^۸ کار نتوانند فرمود.

صفت شهر قاهره - چون از جانب شام بمصر روند اول بشهر قاهره رسند، چه مصر جنوبیست^۹ و این را قاهره معزیه گویند^{۱۰} و فسطاط لشکر گاه را^{۱۱} گویند و این^{۱۲} چنان بوده است که یکی از فرزندان امیر المؤمنین^{۱۳} حسین بن علی صلوات الله علیهم اجمعین که او را المعز لدین الله گفته اند ملک مغرب بگرفته^{۱۴} است تا اندلس و از مغرب سوی مصر لشکر فرستاده است از آب نیل میبایسته است^{۱۵} گذشتن، و بر آب نیل گذر نمیتوان کردن، یکی آنکه آبی بزرگست و دویم نهنگک بسیار در آن^{۱۶} باشد که هر حیوانی که بآب افتاد در حال فرو برند^{۱۷} و گویند بحوالی شهر مصر در راه طلسمی^{۱۸} کرده اند که مردم را زحمت نرسانند و ستور را، و بیچ جای دیگر^{۱۹} کسی را زهره نباشد در آب شدن یک تیر پرتاب دور از شهر. و گفتند^{۲۰} المعز لدین الله لشکر خود را بفرستاد و بیامدند^{۲۱} بدان جای^{۲۲} که امروز شهر قاهره است و فرمود که چون شما به آنجا رسید سگی^{۲۳} سیاه پیش از شما در آب رود و بگذرد، شما^{۲۴} بر اثر آن سگ^{۲۵} بروید و

۱ - نی (در اصل) ختن. بعد اصلاح کرده اند ۲ - نی: باشد. ۳ - نی (در اصل): بر کنار. بعد اصلاح کرده اند. ۴ - نی (در اصل): مصاره. بعد اصلاح کرده اند. ۵ - ب: زمین است. ۶ - کله از «نی است» ۷ - نی (در اصل): میاکل. بعد اصلاح کرده اند. ۸ - ط: آلات را. ۹ - نی: جنوبست. ۱۰ - (مثل این میماند که اینجا سقطی دارد. حاشیه. ب). ۱۱ - ط: لشکر گاه. ۱۲ - نی: آن (بدون واو). ۱۳ - کامه در «ط»: نیست. ۱۴ - ب: گرفته. ۱۵ - ط، ب: میبایست. ۱۶ - نی در آن: بخط العاقبت. ۱۷ - ب: ط: میبرند. ۱۸ - نی: طلسم. ۱۹ - نی: و دیگر هیچ جای. ۲۰ - نی (در اصل): این (بعد بخط جدید زده شده است). ۲۱ - نی: و تانیامند. ۲۲ - ب. ط: آنجا. ۲۳ - ط: یکی. ۲۴ - ط: و شما. ۲۵ - ط: یک.

بگذرید بی اندیشه ، گفتند که سی هزار سوار بود که بدانجا رسیدند^۱ همه بندگان
از بودند ، آن سگ^۲ سیاه همچنان پیش از لشکر در رفت و ایشان بر اثر او در رفتند^۳
و از آب بگذشتند که^۴ هیچ آفریده را خللی نرسید و هرگز نشان نداده بود^۵ که
کسی سوازه از رود^۶ نیل گذشته باشد. و این حال در تاریخ سنه^۷ ثلث و ستین و ثلثمائه^۸
بوده است و^۹ سلطان خود براه دریا بکشتی بیامده^{۱۰} است و آن کشتیها که سلطان در
او^{۱۱} بمصر آمده است چون نزدیک قاهره رسید^{۱۲} تپی کردند و^{۱۳} از آب بر آوردند^{۱۴}
و در خشکی^{۱۵} رها کردند همچنانکه چیزی^{۱۶} آزاد کنند. و راوی این^{۱۷} قصه آن
کشتیها را دید ،^{۱۸} هفت عدد کشتی است هر یک بدرازی صد و پنجاه ارش و^{۱۹} در عرض
هفتاد ارش ، و هشتاد سال بود تا آنجا نهاده بودند^{۲۰} که هیچ آلت و برگ از و باز نکرده
بودند . و در تاریخ سنه^{۲۱} احدی و اربعین و اربعمائه بود که راوی این حکایت آنجا رسید .
و در وقتیکه المعز لدین الله بیامد در مصر سپاهسالاری از آن خلیفه بغداد بسود ، پیش
معز آمد بطاعت و معز^{۲۲} بالشکر بدان موضع که امروز قاهره است فرود آمد و آن
لشکرگاه را قاهره نام نهادند چه^{۲۳} آن لشکر آنجا را^{۲۴} قهر کرد . و^{۲۵} فرمان داد تا
هیچکس از لشکروی بشهر در نرود و بخانه کسی فرود نیاید و بر آن دشت^{۲۶} مصری
بنافرمود و حاشیت خود را فرمود تا هر کس سرایی و بنایی بنیاد افکند و آن شهری شد
که نظیر آن کم باشد. و تقدیر کردم که در این شهر قاهره از^{۲۷} بیست هزار دکان کم نباشد
همه ملک سلطان. و بسیار دکانهاست که هر یک را در ماهی ده دینار^{۲۸} مغربی اجره است و
از دو دینار کم نباشد و کاروانسرای و گرمابه و دیگر عمارات^{۲۹} چندانست که آنرا حد^{۳۰}

۱ - نپ : رسید . ۲ - ط : يك ... ۳ - ب ، ط : رفتند . ۴ - ط : « که » ندارد . ۵ - ب ، نپ :
کس نشان نداده بود . ۶ - نپ : سوار برود . ۷ - معروف در کتب تواریخ سنه ثمان و خمسين
و ثلثمائه است (حاشیه ب) . ۸ - ط : بوده . ۹ - نپ : نیامده . ۱۰ - ط : آنها .
۱۱ - نپ : رسیده . ۱۲ - « نپ ، واو ندارد . ۱۳ - ب ، نپ : آوردند . ۱۴ - نپ
(در اصل) : و خشک . بعد اصلاح کرده اند . ۱۵ - « نپ » بخط الحاقی « را » افزوده است .
۱۶ - ب : آن . ۱۷ - ط : افزوده : و آن . ۱۸ - نپ : بود . و جمله بعد نیز از « نپ »
است . ۱۹ - ب ، نپ : آنچه . ۲۰ - نپ : لشکر را آنجا (ظ) . ۲۱ - « ط » واو ندارد .
۲۲ - نپ (در اصل) : دست . بعد اصلاح کرده اند . ۲۳ - « از » در « نپ » بخط الحاقیست .
۲۴ - نپ : دینار زر . ۲۵ - ب : عقاراب .

وقیاس نیست، تعامت ملك سلطان که هیچ آفریده را عقار و ملك نباشد، مگر سراها و آنچه خود کرده باشند^۱. و شنیدم که در قاهره و مصر هشت^۲ هزار سرا باشد^۳ از آن سلطان که آنرا باجارت دهند و هر ماه کرایه ستانند و همه بمراد مردم بایشان دهند و از ایشان ستانند نه آنکه بر کسی بنوعی تکلیف^۴ کنند. و قصر سلطان میان شهر قاهره است و همه حوالی آن گشاده که هیچ عمارت بدان^۵ نیوسته است و مهندسان آنرا مساحت کرده اند برابر شهرستان میافارقین^۶ است و گرد بر گرد آن گشوده است و هر شب هزار مرد پاسبان این قصر باشند^۷ پانصد سوار و پانصد پیاده که از نماز شام بوق و دهل و کاسه میزنند و گرد میگردند^۸ تا روز. و چون از بیرون شهر بنگرند قصر سلطان چون کوهی نماید از بسیاری عمارات و ارتفاع آن. اما از شهر هیچ نتوان دید که باروی آن عالیست و گفتند که درین قصر دوازده هزار خادم اجری خواره است و زنان و کنیزکان خود که داند، الا آنکه گفتند^۹ سی هزار آدمی در آن قصر باشد^{۱۰} و آن دوازده کوشکست. و این حرم را ده دروازه است بر روی زمین و^{۱۱} هر يك را نامی بدین تفصیل غیر از آنکه در زیر زمین است: باب الذهب؛ باب البحر؛ باب السریج؛ باب الزهومة^{۱۲}؛ باب السلام؛ باب الزبرجد؛ باب العید؛ باب الفتوح؛ باب الزلافة؛ باب السریة^{۱۳} و در زیر زمین^{۱۴} دریست که سلطان سواره^{۱۵} از آنجا بیرون رود و از شهر بیرون قصری ساخته است که مخرج آن رهگذر^{۱۶} در آن قصرست و آن رهگذر را^{۱۷} همه سقف محکم زده اند، از حرم تا بکوشک. و دیوار کوشک از^{۱۸} سنگ تراشیده ساخته اند که گویی از يك پاره سنگ تراشیده اند^{۱۹} و منظرها و ایوانهای عالی بر آورده و از اندرون دهلیز دکانها بسته. و همه ارکان دولت و خادمان و سپاهیان در آنها بوند و

۱ - ب، نپ؛ باشد. ۲ - نپ؛ بست. ۳ - ب، نپ؛ سراسر است. ۴ - ب، نپ؛ بتکلیف. ۵ - نپ؛ در آن. ۶ - نپ؛ میافارقین. ۷ - نپ؛ باشد. ۸ - ط؛ و گردش میکنند؛ ب؛ و گردش میگردند. ۹ - نپ؛ میگفتند. ۱۰ - ب، نپ؛ است. ۱۱ - و او از «ط» است، و کلمه «نامی» آنجا را بایستی ضبطست. ۱۲ - ط؛ الزهومة؛ نپ (در اصل)؛ الزهوبه، بعد اصلاح کرده اند. ۱۳ - نپ؛ الترسه؛ ۱۴ - از اینجا تا ساخته است در «ط» نیست. ۱۵ - نپ (در اصل)؛ سوار، بعد اصلاح کرده اند. ۱۶ - نپ؛ رهگذار. ۱۷ - نپ؛ و این رهگذار را. ۱۸ - ط؛ کوشک را از. ۱۹ - ط؛ سنگ است.

رومیان^۱. و وزیر شخصی باشد که بزهد و ورع و امانت و صدق و علم و عقل از همه مستثنی باشد و هرگز آنجا رسم شراب خوردن نبوده بود^۲ یعنی بزرگان^۳ حاکم و هم در^۴ ایام وی هیچ زن از خانه بیرون نیامده بود و کسی مویر^۵ نساختی احتیاط را مبادا که از آن مسکر کنند و هیچکس را^۶ زهره نبود که شراب خورد و فقا^۷ هم نخوردندی که گفتندی^۸ مست کننده است و مستحیل شده.

صفت شهر قاهره^۹ - پنج دروازه دارد: باب النصر^{۱۰}؛ باب الفتوح؛ باب القنطرة، باب الزویلة؛ باب الخلیج. و شهر بارو ندارد که بناها چنان مرتفعست^{۱۱} که از باروقوی تر و عالی ترست، و هر سرای و گوشکی حصارى. است و بیشتر عمارات پنج آشکوب^{۱۲} و شش آشکوب^{۱۳} باشد و آب خوردنی از نیل باشد، سقایان با شتر نقل کنند و آب چاهها هر چه برود نیل^{۱۴} نزدیکتر باشد خوش^{۱۵} باشد و هر چه دور^{۱۶} باشد شور باشد. و مصر و قاهره را گویند پنجاه هزار شتر^{۱۷} رازیه کش است که سقایان آب کشند^{۱۸} و سقایان^{۱۹} که آب بر پشت کشند خود جدا باشند، بسببهای برنجین^{۲۰} و خیکها، در کوچههای تنگ که راه شتر نباشد. و اندر شهر در میان سراها بانچه ها^{۲۱} و اشجار باشد و آب از چاه دهند. و در حرم سلطان سرا بستانهاست^{۲۲} که از آن نیکوتر نباشد و در لابها ساخته اند که آن بساتین را آب دهد^{۲۳} و بر سر باها هم درخت نشانده^{۲۴} باشند

۱ - ب، نپ: و همه ارکان دولت و خادمان سیاهان بوند و رومیان. ضبط «ط» نیز روشن نیست و شاید عبارت چنین بوده است: دکانها بسته اند ارکان دولت را. و خادمان سیاهان بوند و رومیان؛ چه توقف ارکان دولت در دکانهای دهلیز کاخ سلطنت مسبوق بسابقه است رجوع بتاریخ ابوالفضل بیتهی شود. ۲ - ط: نبوده. ۳ - ط، ب، نپ: آن. (متن احتمال «ب» در حاشیه است). ۴ - ب، ط، و در. ۵ - نپ: مویر؛ ۶ - ب، نپ: نباید که از آن سگ (سیکی؛ حاشیه ب) کنند و هیچکسی را. ۷ - کل، در «ط» نیست. ۸ - در «نپ» بطور عنوان نیست و کلمه «شهر» هم بخط الحاقیست و عنوان بودنش هم رکیکست چه عین این عنوان در ۵۳ گذشت و ماذیل همان عنوانیم و هنوز تمام نشده است، دوباره تکرار عنوان چه معنی دارد و قطعاً متن و «نپ» غلطست و کلمه صفت باید غلط باشد (حاشیه ب). ۹ - نپ (در اصل): باب النصیر بعد اصلاح کرده اند. ۱۰ - ب، نپ: اما بناها مرتفعست. ۱۱ - نپ: اشکوب؛ ب: اشکوب. ۱۲ - نپ: رود. و کلمه نیل از «ط» است. ۱۳ - ط: خوشتر. ۱۴ - ب، نپ: دور از نیل. ۱۵ - نپ: پنجاه و دو هزار شتر. ۱۶ - نپ: کشد. ۱۷ - ط: سقایانی. ۱۸ - نپ: برنجی. ۱۹ - نپ (در اصل): باغها بعد اصلاح کرده اند. ۲۰ - ب: حرم بستانهاست؛ ط: بستانهاست. ۲۱ - نپ: دهند. ۲۲ - ب: نشاده.

و تفرجگاهها ساخته و در آن تاریخ که من آنجا بودم خانه بیکه زمین وی بیست گز در دوازده گز بود پیاژده^۱ دینار مغربی باجارت داده بودند^۲ در یک ماه، و چهار آشکوب بود، سه از آن بکراه داده بودند و طبقه^۳ بالاین را از خداوندش^۴ میخواست که هر ماه پنج دینار مغربی علاوه^۵ بدهد و صاحب خانه بوی ندادی میگفت^۶ : مرا باید که گاهی^۷ در آنجا باشم، و مدت یکسال که ما آنجا بودیم همانا^۸ دوبار در آن خانه نشد. و آن سراها چنان بود از پاکیزگی و لطافت که گویی از جواهر ساخته اند نه از گچ و آجر و سنگ. و تمامت سراهای^۹ قاهره جدا جدا نهاده است چنانکه درخت و^{۱۰} عمارت هیچ آفریده بر دیوار غیری نباشد و هر که خواهد هر که که بایدش خانه خود باز تواند شکافت و عمارت کرد که هیچ مضرتی بدیگری^{۱۱} نرسد. و چون از شهر قاهره سوی مغرب بیرون شوی جوی^{۱۲} بزرگ است که آنرا خلیج گویند و آن خلیج را^{۱۳} پدر سلطان کرده است. و او را بر آن آب سیصد دینه^{۱۴} خالصه است، و سر جوی^{۱۵} از مصر برگرفته است و بقاهره آورده و آنجا بگردانیده^{۱۶} و پیش قصر سلطان میگذرد. و دو کوشک بر سر آن خلیج کرده اند یکی را از آن لؤلؤ خوانند و دیگری را جوهره. و قاهره را چهار جامع است که روز آدینه نماز کنند: یکی را از آن جامع^{۱۷} از هر گویند و یکیرا^{۱۸} جامع نور^{۱۹}؛ و یکی را^{۲۰} جامع حاکم؛ و یکیرا جامع معز^{۲۱}، و این جامع بیرون شهرست بر لب رود^{۲۲} نیل. و از مصر چون روی بقبله کنند بمطلع حمل باید کرد. و از مصر بقاهره کم از یک میل باشد و مصر جنوبیست و^{۲۳} قاهره شمالی. و^{۲۴} نیل از مصر بگذرد^{۲۵} و بقاهره رسد و بساتین و عمارات هر دو شهر بهم^{۲۶} پیوسته است و تابستان همه دشت و صحرا^{۲۷} چون دریایی^{۲۸} باشد و بیرون از باغ سلطان که بر سر بالایی^{۲۹} است که

- ۱ - نپ (دراصل) : پیازده (اصلاح) : پیازده . ۲ - ب ، نپ : بود . ۳ - نپ : خداوندش . ۴ - ب ، نپ : کلمه را ندارند . ۵ - در «ط» واو نیست . ۶ - ب ، نپ : نداده گفت که . (ط: گفتمی که) . ۷ - ط : باشد که مرا باید گاهی . ۸ - نپ ، ب : همانان . ۹ - ب : سراها . ۱۰ - « نپ » واو ندارد . ۱۱ - نپ : مضرت بر دیگری . ۱۲ - نپ : جوی . ۱۳ - نپ : و این خلیج . ۱۴ - نپ : سیصد و شصت دینه . ۱۵ - نپ : بگردانیده . ۱۶ - کلمه از «ط» است . ۱۷ - نپ (دراصل) : انور . بعد اصلاح کرده اند . ۱۸ - ط : ب : میگذرد . ۱۹ - نپ : در هم . ۲۰ - ط : صحاری (متن مطبوع : صحارا) . ۲۱ - نپ : دریای . ۲۲ - نپ : بالای .

آن پر^۱ نشود، دیگر همه زیر^۲ آست.

صفت فتح خلیج - بدان وقت که رود نیل وفا کند، یعنی از دهم شهریور ماه^۳ تا بیستم^۴ آبان ماه قدیم که آب زاید باشد هر ده^۵ گز ارتفاع گیرد از^۶ آنچه در زمستان^۷ بوده باشد و سر^۸ این جویها و نهرها بسته باشد بهمه ولایت، پس این نهر که خلیج میگویند و ابتدای آن پیش شهر مصرست و بقاهره بر میگردد و آن خاص سلطانست، سلطان بر نشیند و حاضر شود تا آن بکشایند، آنوقت دیگر خلیجها و نهرها و جویها بکشایند در همه ولایت، و آن روز^۹ بزرگتر عیدها^{۱۰} باشد و آن را «رکوب فتح الخلیج»^{۱۱} گویند. چون موسم آن نزدیک رسد بر سر آن جوی بارگاهی عظیم بتکاف^{۱۲} جهت^{۱۳} سلطان بزنند از دیبای رومی هم بزر دوخته و بجواهر مکلل کرده، با همه آلات که در آنجا باشد، چنانکه صدسوار در سایه او بتوانند^{۱۴} ایستاد، و در پیش این شراع خیمه‌یی بوقلمون و خرگاهی^{۱۵} عظیم زده باشند. و پیش از رکوب در اصطبل سه روز طبل و بوق و کوس زنند تا اسبان با آن آوازه‌ها الفت^{۱۶} گیرند، تا چون سلطان بر نشیند ده هزار مرکب بزین زرین و طوق و سرافسار مرصع^{۱۷} استاده^{۱۸} باشند همه نمدزینهای دیبای رومی و بوقلمون چنانکه^{۱۹} قاصداً بافته باشند^{۲۰} نه^{۲۱} بریده و نه دوخته، و کتابه^{۲۲} بر حواشی^{۲۳} نوشته بنام سلطان مصر. و^{۲۴} بر هر اسبی زرهی یا^{۲۵} جوشنی افکنده و خودی بر کوهه^{۲۶} زین نهاده و هر گونه سلاح^{۲۷} دیگر. و بسیار شتران با کژاوه های^{۲۸} آراسته و اشتران^{۲۹} با عماریهای آراسته، همه بزر و جواهر مرصع کرده و بمروارید

۱ - نپ : بر آب (بر آب ؛ حاشیه «ب» . ۲ - نپ : در زیر . ۳ - کلمه ماه در «نپ» نیست . ۴ - ب ، ط : سیم . و ظاهراً آبان درست نیست ، زیرا مدت افزایش آب نیل را چهار روز گفتند و بیستم مهرماه باید باشد . ۵ - نپ : بهزده . ۶ - نپ : واژ . ۷ - نپ (در اصل) : میان . بعد اصلاح کرده اند . ۸ - ط : بر سر . ۹ - ب : نپ روزها . ۱۰ - نپ (در اصل) : عیدها (عیدهای) ؛ بعد اصلاح کرده اند . ۱۱ - نپ : خلیج . ۱۲ - ب : متکلف بجهت . ۱۳ - نپ : بر میزنند . ۱۴ - ب : آن ؛ ... ؛ نپ : آن بتواند . ۱۵ - ط ، ب : خرگاه . ۱۶ - نپ : آوازه های عظیم الف . ۱۷ - ب ، ط : ایستاده . ۱۸ - اصل همه جا : چنانچه . تصحیح متن قیاسی است . ۱۹ - ط : دوخته باشند . ۲۰ - ب ، ط : و نه . ۲۱ - ط : کتابتی . ۲۲ - ط و آن « اضافه دارد . ۲۳ - «نپ» واو ندارد . ۲۴ - ط ، نپ : با . ۲۵ - ب ، ط : سلاحی . ۲۶ - ط ، ب : کجاوهای . ۲۷ - نپ (در اصل) : اشتران . بعد اصلاح کرده اند .

جلیلهای آن دوخته آورده باشند در این روز خلیج، که اگر صفت آن کنم سخن بطول انجامد. آن روز لشکر سلطان همه بر نشینند گروه گروه^۱ و فوج فوج، و هر قومی را نامی و کنیتی باشد: گروهی را کتامیان^۲ گویند، ایشان از قیروان در خدمت المعز^۳ لدین الله آمده بودند و گفتند بیست هزار سوارند؛ و گروهی را باطلیان گویند، مردم مغرب بودند که پیش از آمدن سلطان بمصر آمده بودند، گفتند پانزده هزار سوارند؛ گروهی را مصامده می گفتند، ایشان سیاهانند و^۴ از زمین مصمودیان^۵ باشند^۶ و گفتند بیست هزار مردند؛ و گروهی را مشارقه^۷ می گفتند و ایشان ترکان بودند و عجمیان بسبب^۸. آنکه اصل ایشان تازی نبوده است^۹ اگر چه ایشان بیشتر همانجا در مصر زاده اند^{۱۰}. اما اسم ایشان از اصل مشتق بود؛ گفتند ایشان ده هزار مرد بودند عظیم هیكل؛ گروهی را عبیدالشراء^{۱۱} گویند، ایشان بندگان درم خریده بودند، گفتند ایشان سی هزار مردند؛ گروهی را بدویان می گفتند، مردمان حجاز بودند، همه نیزه و ران^{۱۲} گفتند پنجاه هزار سوارند؛ گروهی را استادان^{۱۳} می گفتند همه خادمان بودند سفید و سیاه که بنام خدمت خریده بودند و ایشان سی هزار سوار بودند^{۱۴}؛ گروهی را^{۱۵} سرایبان می گفتند و^{۱۶} پیادگان بودند، از^{۱۷} هر ولایتی آمده بودند و ایشان را سپاهسالاری باشد جدا گانه که تیمار ایشان دارد و ایشان هر قومی بسلاح ولایت خویش کار کنند، ده هزار مرد بودند؛ گروهی را^{۱۸} ز نوح^{۱۹} می گفتند، ایشان همه بشمشیر جنگ کنند و بس^{۲۰}

۱ - ب، ط: حلیهای؛ نپ (در اصل): حلیلهای (= مللیهای ۲۲، حاشیه ب) بعد مانند «ب» و «ط» حلیهای اصلاح کرده اند؛ متن تصحیح قیاسی است و ضبط اصلی «نپ» نیز ظاهرأ همین بوده است. ۲ - نپ (در اصل): دوخت، بعد ظاهرأ دوخته اصلاح کرده اند. ۳ - نپ: باشد (و ظاهرأ فعل «وهرگونه سلاح دیگر الخ» باشد. حاشیه ب). ۴ - ب، نپ: کنند سخن بتطویل. ۵ - ب، نپ: و آنروز. ۶ - «نپ» و گروه گروه. ۷ - «ط» و او ندارد. ۸ - ط: کتابیان. ۹ - «نپ» از ندارد. ۱۰ - ط: سپاهیان اند؛ ب، نپ «واو» ندارند. ۱۱ - نپ: مصمودیان. ۱۲ - کلمه از «ط» است. ۱۳ - ط: شارقه. ۱۴ - ب، نپ: سبب. ۱۵ - ط: بوده است. ۱۶ - ط: بوده اند و زاده اند. ۱۷ - نپ: الثری. ۱۸ - ط: نیزه داران. ۱۹ - ط: اشادان. ۲۰ - ب، ط: سوارند. ۲۱ - «نپ» «را» ندارد. ۲۲ - «نپ» و او ندارد. ۲۳ - نپ: که از. ۲۴ - متن مطبوع «را» ندارد. ۲۵ - ط: ز نوح. ۲۶ - بجز «ط»: پس.

گفتند ایشان سی هزار مردند. و این همه لشکر روزی خوار^۱ سلطان بودند، و هر يك را بقدر مرتبه مرسوم و مشاهره^۲ معین بود که هرگز براتی بيك دینار بر هیچ عامل و رعیت ننوشتندی، الا آنکه اعمال^۳ آنچه مال ولایات^۴ بودی سال بسال تسلیم خزانه کردند، و از خزانه بوقت معین ارزاق این لشکرها^۵ بدادندی، چنانکه هیچ علمدار و رعیت را از تقاضای^۶ لشکری^۷ رنجی نرسیدی. و گروهی ملکزادگان و پادشاهزادگان^۸ اطراف عالم بودند که آنجا رفته بودند و ایشانرا از^۹ حساب لشکری و سپاهی نشمردندی، از مغرب و^{۱۰} یمن و روم و صقلاب^{۱۱} و نوبه و حبشه بودند^{۱۲} و ابنای خسرو دهلی^{۱۳} و مادر ایشان با آنجا رفته بودند و فرزندان شاهان گرجی و ملکزادگان دیلمیان و پسران خاقان ترکستان، و دیگر طبقات و^{۱۴} اصناف مردم چون فضلا و ادبای و شعراء و فقهاء^{۱۵} بسیار آنجا حاضر بودند، و همه را ارزاق معین بود، و هیچ بزرگزاده را کم از پانصد دینار ارزاق نبود، و بیود که دو هزار دینار مغربی بود، و^{۱۶} هیچ کار ایشان را^{۱۷} نبود الا آنکه چون وزیر بر نشستی^{۱۸} رفتندی، و^{۱۹} سلام کردند و باز بجای خود شدند. اکنون با سر حدیث فتح خلیج رویم :

آن روز که بامداد سلطان بفتح خلیج بیرون خواستی شد، ده هزار مرد بمزد گرفتندی که هر يك از آن جنیبتان^{۲۰} که ذکر کردیم یکی را بدست^{۲۱} گرفته بودی و صدصد میکشیدندی، و در پیش بوق و دهل و سرنا میزدندی و فوجی از لشکر بر عقب ایشان میشدی، از در حرم سلطان همچنین تا سرفتح خلیج بردندی و باز آوردندی، هر مزدوری که از آن جنیبتی کشیده بود سه درم بدادندی^{۲۲} و از پس اسپان شتران^{۲۳} بامپدها و مرقدها بکشیدندی^{۲۴} و از پس ایشان اشتران^{۲۵} باعماریها. آنوقت سلطان از

۱ - ط : روزی خود . ۲ - کلمه در «ط» نیست . ۳ - ب ، ط : ولایت . ۴ - ب ، ط : آن لشکر . ۵ - واو را بعدها در «نپ» بخلط زده اند . ۶ - متن مطبوع، «نپ»، ط : تقضای . ۷ - «نپ» : لشکریان . ۸ - ط : در . ۹ - نپ «واو» ندارد . ۱۰ - نپ : صقلاب . ۱۱ - کلمه از «ط» است . ۱۲ - نپ : دیلمی . ۱۳ - واو از «ط» است . ۱۴ - نپ : فضلا و ادبای و شعراء و فقهای . ۱۵ - «دا» تصحیح «ب» است . ۱۶ - نپ : نشستی . ۱۷ - واو از «نپ» است . ۱۸ - «ب» در حاشیه احتمال داده است : جنیبتیان . ۱۹ - نپ : بردست . ۲۰ - نپ : بدو دادندی . ۲۱ - نپ : و شتران . ۲۲ - ط : بکشیدند . ۲۳ - نپ : اشتران .

همه لشکرها و جنبیبتها دور می آمد ، مردی جوان تمام هیکل ، پناك صورت ، از فرزندان حسین بن علی بن ابیطالب صلوات الله علیهما^۱ و موی سرسترده^۲ بودی براستری نشسته بود ، زین ولگامی بی تکلف^۳ چنانکه هیچ زر و سیم بر آن نبود^۴ و خویشتن پیراهنی پوشیده سفید^۵ با فوطه بی فراخ و^۶ بزرگ چنانکه در بلاد عرب رسمست و بهجم دراعه میگویند^۷ ، و گفتند آن پیراهن رادیتی^۸ میگویند و قیمت آن ده هزار دینار باشد، و عمامه یی هم از آن رنگ بر سر بسته^۹ و همچنین تازیانه یی عظیم قیمتی در دست گرفته و در پیش او سیصد مرد دیلم میرفت همه پیاده و جامه های زربفت رومی پوشیده و میان بسته با^{۱۰} آستین های فراخ برسم مردم مصر ، همه با زوین و تیر^{۱۱} و پایتاپها^{۱۲} پیچیده. و مظلّه داری با سلطان میرود ، براسبی نشسته و^{۱۳} دستاری زرین مرصع بر سر او^{۱۴} و دستی جامه پوشیده که قیمت آن ده هزار دینار مغربی باشد ، و آن^{۱۵} چتر که بدست دارد بتکلفی^{۱۶} عظیم همه مرصع و مکمل و هیچ سوار دیگر با سلطان نباشد و^{۱۷} در پیش او این دیلمیان بودند^{۱۸} و بردست راست و چپ او چندین مجمره دار میروند از خادمان ، و عنبر و عود میسوزند ، و رسم ایشان آن بود که هر کجا سلطان بمردم رسیدی او را سجده کردند و صلوات دادندی . از پس او وزیر می آمدی با قاضی القضاة و فوجی انبوه از اهل علم و ارکان دولت ، و سلطان برفتی تا آنجا که شراع زده بودند بر سر بند خلیج ، یعنی قم النهر^{۱۹} ، و سواره در زیر آن بایستادی ساعتی بعد از آن خشت زوینی^{۲۰} بدست سلطان دادندی تا بر آن^{۲۱} بندزدی ، و مردم بتعجیل در افتادندی^{۲۲} بکلنگ و بیل و مجرفه^{۲۳} آن بند را بردیدندی^{۲۴} ، آب خود که

۱ - ب ، نپ : امیر المؤمنین اضافه دارد . ۲ - نپ « بن » ندارد . ۳ - « نپ » افزوده : والسلام . ۴ - نپ : بسترده . ۵ - نپ افزوده : برو . ۶ - کلمه از « نپ » است . ۷ - نپ : بودی . ۸ - نپ : سپید . ۹ - و او از « نپ » است . ۱۰ - ط عجم . ۱۱ - نپ : ... گویند . ۱۲ - نپ : دیبقی . ۱۳ - نپ : رنگ در بسته . ۱۴ - ب ، نپ : زباغ ندارد . ۱۵ - نپ : مصر نیمه زوینها و تیرها در دست ؛ ب : مصر همه از زوینها و تیرها . ۱۶ - نپ : پایتاپها . ۱۷ - « نپ » و او ندارد . ۱۸ - نپ : آن . ۱۹ - نپ : این . ۲۰ - نپ : تکلفی . ۲۱ - نپ (در اصل) بودند . (اصلاح) : بودند . ۲۲ - نپ : آن نهر . ۲۳ - نپ : زوینی (زوینی ؟ احتمال حاشیه ب) ؛ ب : زوینی . ۲۴ - ب ، ط : این . ۲۵ - کلمه از « نپ » است . ۲۶ - ط : وسایر آلات ؛ نپ : مجرفه ؛ ب : مجرفه متن از حاشیه « ب » است . ۲۷ - نپ : برزدندی .

بالا گرفته باشد قوت کند و یکبار فرو رود و بخلیج اندر افتد و این روز همه خلق مصر و قاهره بنظاره آن^۱ فتح خلیج آمده باشند و انواع بازیهای عجیب^۲ بیرون آورند و اول کشتی که در خلیج افکنده باشد جماعتی اخرسان^۳ که پیارسی گنگ و لال میگویند در آن کشتی نشانده باشند، مگر آنرا بفال داشته بوده اند^۴، و آن روز سلطان ایشان را صدقات فرماید. ویست و یک کشتی بود از آن^۵ سلطان که آبگیری نزدیک قصر سلطان ساخته بودند، چندانکه دوسه میدان و آن^۶ کشتیها هر یک را مقدار پنجاه گز طول^۷ و بیست گز عرض بود، همه بتکلف بازر^۸ و سیم و جواهر و دیباها آراسته^۹ که اگر صفت آن کنند اوراق بسیار نوشته شود و بیشتر اوقات آن^{۱۰} کشتیها را در آن^{۱۱} آبگیر چنانکه استر در استر خانه^{۱۲} بسته بودند. و باغی بود سلطانرا بدو فرسنگی شهر که آنرا عین الشمس میگفتند و چشمه‌یی آب نیکو در آنجا و باغ را خود بچشمه باز میخوانند و میگویند که آن^{۱۳} باغ فرعون بوده است. و نزدیک آن عمارت گونه‌یی^{۱۴} دیدم چهار پاره سنگ بزرگ هر یک چون مناره‌یی و سی گز قایم ایستاده و از سرهای^{۱۵} آن قطرات آب چکان، و^{۱۶} هیچکس نمیدانست که آن چیست. درین^{۱۷} باغ درخت باسان بود، میگفتند پدران این^{۱۸} سلطان از مغرب آن^{۱۹} تخم بیاوردند و آنجا^{۲۰} بکشتند و در همه آفاق جایی دیگر نیست و بمغرب نیز نشان نمیدهند و آنرا هر چند تخم هست^{۲۱} اما هر کجا میکارند نمیروید و اگر میروید روغن حاصل نمیشود و درخت آن چون درخت موردست که چون بالغ میشود شاخهای آنرا بتیغی^{۲۲} خسته میکنند و شیشه‌یی بر هر موضعی میبندند تا این^{۲۳} دهونت^{۲۴} همچنانکه صمغ از آنجا بیرون می آید. چون^{۲۵} دهن تمام بیرون آید^{۲۶} درخت خشک می شود و چوب آنرا

۱ - نپ : بار . - واو از «نپ» است . ۲ - کلمه در «ط» نیست . ۳ - نپ : عجب .
 ۴ - نپ : خلیج افکنند جماعتی اخرسان را . ۵ - ط بودند . («ب» در حاشیه افزوده :
 از این صفت شکیه که بسیار نادرست فطرت نشود) . ۶ - ط : از مال . ۷ - نپ : این .
 ۸ - نپ : طول بود . ۹ - نپ : بزر . ۱۰ - نپ : بر آراسته . ۱۱ - نپ : اشتر را در
 استر سرای . ۱۲ - ب، ط : عبارتی کهنه . ۱۳ - «نپ» باصلاح جدید است و اصل متن معلوم
 نیست چه بوده . ۱۴ - نپ : «واو» ندارد . ۱۵ - ب، ط : ودر . ۱۶ - ب، ط : آن . ۱۷ - نپ : این .
 ۱۸ - نپ : و آن . ۱۹ - ط : تخم است . ۲۰ - ط : بتیغ . ۲۱ - نپ : آن .
 ۲۲ - ب، نپ : دهون . ۲۳ - نپ : و چون . ۲۴ - نپ : آمد .

باغبانان شهر آورند و بفروشند ویرا پوستی سطر باشد کسه چون از آنجا باز میکنند و میخورند طعم لوز^۲ دارد و از بیخ آن درخت سال دیگر شاخها برمیآید و همان عمل با آن میکنند.

شهر قاهره را ده محاطست^۳، و ایشان محاطرا حاره میگویند^۴، و اسامی آن اینست:

- ۱ - حارة^۱ برجوان . ۲ - حارة زویلة . ۳ - حارة الجودریة^۳ . ۴ - حارة الامراء .
- ۵ - حارة الديالمة^۵ . ۶ - حارة الروم . ۷ - حارة الباطلیة^۶ . ۸ - قصر الشوك .
- ۹ - عید الشری . ۱۰ - حارة المصامدة .

صفت شهر مصر - بر بالای^{۱۱} نهاده و جانب مشرقی^{۱۱} شهر کوهست، اما نه بلند بلکه سنگهاست^{۱۲} و پشته‌های سنگین و بر کرائه^{۱۲} شهر مسجد طولون است، بر سر بلندی، و دو دیوار محکم کشیده که جز دیوار آمد^{۱۳} و میافارقین^{۱۴} بمثل آن^{۱۳} ندیدم، و آن را^{۱۴} امیری از^{۱۵} عباسیان کرده است که حاکم مصر بوده است. و روزگار حاکم بامر الله که جد^{۱۶} این سلطان بود^{۱۶} فرزندان این^{۱۷} طولون بیامده اند^{۱۷} و این مسجد را به سی هزار دینار مغربی بعاکم بامر الله فروخته^{۱۸} و بعد از مدتی دیگر بیامده اند^{۱۸} و مناره بیکه در آن مسجدست^{۱۹} بکندن گرفته^{۲۰}. حاکم فرستاده است که شما مسجد را^{۲۱} بمن فروخته اید چگونه خراب میکنید؟ گفته اند ما مناره نفر وخته ایم^{۲۲}. پنج هزار^{۲۳}

- ۱ - ط: می آورند و می فروشند . ۲ - کلمه از «ط» است . ۳ - ط: نور .
- ۴ - نپ: شهر قاهره ده محلات بود در آنوقت . ۵ - نپ: گویند . ۶ - ب: اول؛ شماره های ۱ تا ۱۰ از «ط» است . ۷ - نپ: الحودریه . ۸ - نپ: دیالمة . ۹ - نپ: ناملیه .
- ۱۰ - «ب» در حاشیه افزوده: «بایا، مصدریة اسمیه ظاهراً یعنی بر ارتفاع که ما حالا: بلندی» . گویم» - و این شرح از روشنی محلی ندارد . ۱۱ - ط: شرقی . ۱۲ - نپ: سنگست .
- ۱۳ - نپ: بعد از آن . ۱۴ - ب، ط: کناره . ۱۵ - نپ (در اصل): امت (اصلاح): عید .
- ۱۶ - نپ: میافارقین . ۱۷ - ب، نپ: به از آن . ۱۸ - نپ: الحاقیست .
- ۱۹ - ب، نپ: از آن و در «نپ» آن را بعد بخط الحاقی زده است . ۲۰ - نپ: غیر .
- ۲۱ - ط: بوده . ۲۲ - «این» را در «نپ» بخط الحاقی زده است . ۲۳ - ب: ب .
- ۲۴ - ط: مغربی فروختند . ۲۵ - ب، ط: بیامده اند . ندارد . ۲۶ - ط: بفروختند؛ ب: نفر وخته؛ نپ: نفر وخته بعد آنرا زده و بخط اصلی رویش نوشته: «لا . متن تصحیح قباسیست . ۲۷ - ب: کمرفتند؛ ط: و خواستند تا بکنند . ۲۸ - ط: فرستاد که شما بمن؛ ب: ... که شما بمن . ۲۹ - ط: گفتند مناره را ...؛ ب: گفتند ما مناره را ۳۰ - ط: و پنج هزار .

دینار بایشان داده است و مناره را هم بخریده^۱. و سلطان ماه رمضان آنجا نماز کردی و^۲
روزهای جمعه.

و شهر مصر از بیم آب^۳ بر سر بالایی نهاده است و وقتی سنگهای بلند بزرگ
بوده است، همرا بشکسته اند و هموار کرده^۴ و اکنون آنچنان جایها را عقبه گویند.
و چون از دور شهر مصر را نگاه^۵ کنند پندارند کوهیست و جای هست^۶ که چهارده
طبقه از^۷ بالای یکدیگرست، و جای^۸ هفت طبقه. و از ثقات شنیدم که شخصی بر بام
هفت طبقه باغچه‌یی کرده بود و گوساله‌یی آنجا^۹ برده و پرورده تا بزرگ شده^{۱۰} و آنجا
دولابی ساخته که این گاو میگردانید، و آب از چاه بر میکشید و بر آن بام درختهای
نارنج و ترنج و موز و غیره کشته، و همه در بار آمده و گل و سپرغمها^{۱۱} همه نوع
کشته. و از بازرگانی معتبر شنیدم که بسی سراهاست در مصر که در او حجره‌هاست بر رسم
مستغل یعنی بکر دادن^{۱۲} که مساحت آن سی ارش در سی ارش باشد^{۱۳} سیصد و پنجاه
تن در آن باشند و بازارها و کوچه‌ها در آنجاست^{۱۴} که دائماً قنادیل سوزد چونکه^{۱۵}
هیچ روشنایی در آنجا^{۱۶} بر زمین نیفتد و رهگذر مردم باشد و در^{۱۷} شهر مصر غیر
قاهره هفت جامعست چنانکه بهم پیوسته^{۱۸} و بهر دوشهر پانزده مسجد آدینه است که
روزهای جمعه در^{۱۹} هر جای خطبه و جماعت باشد. در میان بازار مسجدیست که
آنرا باب الجوامع گویند، و آنرا^{۲۰} عمرو عاص ساخته است^{۲۱} بر وزگاری که از دست
معاویه امیر مصر بوده^{۲۲}، و آن مسجد بیچار صد عمود رخام قائمست و آن دیوار که

۱ - ب، ط: داده ... بخریده. ۲ - نپ: در. ۳ - نپ: «از بیم آب» ندارد.
۴ - ب، ط: بشکستند... کردند. ۵ - ب، ط: نگاه. ۶ - ط: و خانه‌هاست؛ ب: خانهای
هست. ۷ - ط: در. ۸ - ط، ب: بر آنجا. ۹ - نپ: بر آنجا. ۱۰ - ب، نپ:
شده بود. ۱۱ - نپ (در اصل) سرغمها (اصلاح): سرغمها. ۱۲ - پنج کلمه اخیر در «ط»
نیست؛ ب، نپ اصلاحی: ... بکرایه ... ۱۳ - ط: ساحت ...؛ نپ: ... ارش باشد درسی ارش.
۱۴ - ط: آنجاست. ۱۵ - نپ (در اصل): که بعد اصلاح کرده‌اند. ۱۶ - «در آنجا» در
ز نپ: الحاقیست. ۱۷ - نپ: رهگذار ... و اندر. ۱۸ - نپ: پیوستست. ۱۹ - نپ:
«در» را بخط الحاقی زده‌است. ۲۰ - نپ: و آن. بعد اصلاح کرده‌اند. ۲۱ - ط: ساخته.
۲۲ - ط: بر وزگار معاویه که از دست وی ...؛ نپ، ب: ... بود.

محراب بر اوست سرتاسر تخته‌های^۱ رخام سپیدست^۲ و جمیع^۳ قرآن بر آن تخته‌ها
 بخطی زیبا نوشته، و از بیرون بچهار حد مسجد بازارهاست و درهای مسجد در آن^۴
 گشاده و مدام در آن مدرّسان^۵ و مقریان نشسته، و سیاحت گاه^۶ آن شهر بزرگ
 آن مسجدست، و هرگز نباشد که درو کمتر از پنج هزار خلق باشد، چه از طلاب
 علوم و چه از غریبان^۷ و چه از کاتبان که چک و قبالة نویسند و غیر آن. و آن مسجد
 را^۸ حاکم از فرزندان عمروعاص بخريد که نزدیک او رفته بودند و گفته [که]^۹
 ما محتاجیم و درویش و این^{۱۰} مسجد پدر ما کرده است اگر سلطان اجازت دهد بکنیم
 و سنگ و خشت آن بفروشیم. پس حاکم صد هزار دینار بایشان داد و آنرا بخريد
 و همه اهل مصر را برین گواه کرد، و بعد از آن بسیار عمارات عجیب در آنجا بکرد
 و فرمود^{۱۱} و از جمله چراغدانی نقره گین^{۱۲} ساختند شانزده پهلو چنانکه هر^{۱۳} پهلو
 از و يك ارش و نیم باشد، چنانکه دایره چراغدان بیست و چهار ارش باشد و هفتصد
 و اند چراغ در وی می افروزند در^{۱۴} شبهای عزیز، و گفتند وزن آن بیست و پنج قنطار
 نقره است، هر^{۱۵} قنطاری^{۱۶} صد رطل و^{۱۷} هر رطلی^{۱۸} صد و چهل و چهار درهم نقره
 است. و گویند^{۱۹} چون این^{۲۰} چراغدان ساختند^{۲۱} بهیچ در در نمیگنجید، از درهای
 جامع، از بزرگی که بود، تا دری فرو گرفتند^{۲۲} و آنرا در مسجد بردند و باز
 دزبر نشانند^{۲۳}. و همیشه درین مسجد ده توحصیر^{۲۴} رنگین نیکو بر بالای یکدیگر
 گسترده باشد. و هر شب زیاده از صد قندیل افروخته، و محکم القضاة در

- ۱ - نپ: بتخبهای (= ظ: بتختهای. حاشیه ب). ۲ - ط: رخام است.
 ۳ - نپ: و جامع. ۴ - نپ: (اصل) : آن (اصلاح) : آنها. ۵ - در: در: و او
 بخط الحاقیست. ۶ - نپ: و ساحت (اصلاح) و ساحت گاه. ۷ - نپ: غریبان.
 ۸ - نپ: و این مسجد نیز. ۹ - جمله و آن مسجد را... تا اینجا در ر ب مکرر شده
 است. ۱۰ - ب: گفتند؛ ط: گفته بودند. ۱۱ - ب، ط: و. ۱۲ - ط: و فرمود «
 ندارد؛ «نپ» و او بعد را ندارد (ظ). ۱۳ - ب، نپ: نقره گین. ۱۴ - ب: بر: نپ (ظ):
 هر. ۱۵ - «نپ» گویا الحاقی است. ۱۶ - نپ: و هر. ۱۷ - ب: قنطار.
 ۱۸ - و او در «نپ» نیست. ۱۹ - ب، ط: رطل. ۲۰ - ب: گویند که. ۲۱ - نپ:
 آن. ۲۲ - ب، ط: ساخته شد. ۲۳ - نپ: ... فرا گرفتند؛ ط: تا آنکه دری فرا گرفتند.
 ۲۴ - ب، ط: در را نشانند. ۲۵ - ط: مسجد حصیرهای.

این مسجد باشد. و بر جانب شمالی مسجد بازار است که آنرا سوق القنادیل خوانند، در هیچ بلد چنان بازاری نشان نمیدهند، هر طرایف^۱ که در^۲ عالم باشد آنجا یافت شود. و آنجا آلتها دیدم که از ذبل^۳ ساخته بودند، چون صندوقچه و شانه و دسته کارد و غیره. و آنجا بلور سخت نیکو دیدم، و استادان نغز^۴ آنرا میتراشیدند و آنرا از مغرب آورده بودند، و میگفتند درین نزدیکی^۵ در دریای قلزم بلوری پدید آمده است که لطیفتر و شفافتر از بلور مغرب است و دندان فیل دیدم که از زنگبار آورده بودند، از آن بسیار^۶ بود که زیادت از دوست من بود و^۷ یکمهد پوست گاو آورده بودند از حبشه که همچون^۸ پوست پلنگ بود و از آن نعلین سازند. و از حبشه مرغ^۹ خانگی آوردند^{۱۰} که نیک بزرگ باشد^{۱۱} و نقطهای سپید بروی و بر سر کلاهی دارد بر مثال طاووس. و در مصر عسل بسیار خیزد، و شکر هم^{۱۲}.

روز^{۱۳} سیوم دیمه قدیم از سال چهارصد و شانزده^{۱۴} عجم این میوهها و میوههاییک روز دیدم که ذکر میروند و هی هذه: گل سرخ؛ نیلوفر؛ نرگس؛ ترنج؛ نارنج، لیمو؛ مرکب^{۱۵}؛ سیب؛ یاسمن؛ شاه سپرغم؛ بهی^{۱۶}؛ انار؛ امرود؛ خربوزه^{۱۷}؛ دستنبویه؛ موز؛ زیتون؛ هلیله^{۱۸}؛ تر؛ خرما؛ تر؛ انگور؛ نیشکر؛ بادنجان؛ کدوی تر؛ ترب؛ شلغم؛ کرنب؛ باقلای^{۱۹} تر؛ خیار؛ باد رنگ؛ پیاز تر؛ سیر تر؛ جزر؛ چغندر^{۲۰}. هر که اندیشه کند که این انواع میوه و ریاحین که بعضی خریفی است و بعضی ربیعی و^۱ بعضی صیفی و بعضی شتوی چگونه جمع بوده باشد همانا قبول نکند،

۱ - ب، نپ؛ بلاد. ۲ - نپ (اصل)؛ طرائف (ظ) (اصلاح؛ طرائف)؛ ب؛ طرائف. ۳ - نپ؛ که در همه بلاد. ۴ - ب، ط (نپ) (اصلی)؛ دهل. (نپ) (اصلاحی)؛ ذبل. (ذبل یعنی سنگ لاک پشت که شانه و دست بند از آن میسازند. حاشیه ب). ۵ - نپ؛ نغز که. ۶ - نپ؛ نزدیک. ۷ - نپ؛ بسیار از آن بود. ۸ - نپ «واو» ندارد. ۹ - ب، ط؛ همچو. ۱۰ - نپ؛ مرغی. ۱۱ - ط؛ آورده بودند؛ ب؛ آورده اند. ۱۲ - ط؛ بود. ۱۳ - نپ؛ و با شکر هم سفر؛ ۱۴ - کلمه در «نپ» نیست. ۱۵ - کلمه در «ط» نیست. ۱۶ - ط، ب؛ به. ۱۷ - نپ؛ خربوزه. ۱۸ - بجز «ط»؛ بلیله. ۱۹ - نپ؛ باقلی. ۲۰ - ب؛ چغندر؛ نپ؛ چغندر.

فاما^۱ مرا درین غرضی نبوده^۲ و ننوشتیم الا آنچه دیدم، و بعضی که شنیدم و نوشتم، عهده^۳ آن بر من نیست، چه ولایت مصر وسعتی دارد عظیم، همه نوع هواست از سردسیر و گرم سیر و از همه^۴ اطراف هر چه باشد بشهر آورند و بعضی در بازارها بفروشند^۵.

و بمصر سفالینه^۶ سازند از همه نوع چنان لطیف و شفاف که دست چون بر بیرون نهند از اندرون بتوان دید، از کاسه و قدح و طبق و غیره، و رنگ کنند آنرا چنانکه رنگ بوقلمون را ماند چنانکه از هر جهتی که بداری رنگ دیگر نماید. و آبگینه سازند که^۷ بصفقا و پاکی بزبرجد^۸ ماند و آن را بوزن فروشند. و از بژازی تقه شنیدم که یکدرم^۹ سنگ ریسمان بسه دینار مغربی بخرند^{۱۰} که سه دینار و نیم نیشابوری باشد. و به نیشابور پرسیدم که ریسمانی که از همه نیکوتر باشد چگونه خرند؟ گفتند هر آنچه بی نظیر باشد یکدرم به پنج درم بخرند.

شهر مصر بر کنار نیل نهاده است بدرازی، و بسیاری کوشکها و منظرها چنانست که اگر خواهند آب بر ریسمان از نیل بردارند. اما آب شهر^{۱۱} همه سقایان آورند از نیل، بعضی بیشتر و بعضی بدوش. و سبوها دیدم از برنج دمشقی که هر یک سی من آب گرفتگی و چنان بود که پنداشتی زرین است. یکی مرا حکایت کرد که زنی است که پنجهزار از آن^{۱۲} سبو دارد که بمزد میدهد هر سبویی ماهی^{۱۳} یکدرم، و چون باز سپارند باید^{۱۴} سبو درست باز سپارند. و در پیش مصر جزیره‌یی در میان نیل است که وقتی شهری کرده بودند و آن جزیره مغربی شهر ست و در آنجا مسجد آدینه‌یست و باغهاست و آن پاره‌یی سنگ بوده است در میان رود. و این دو شاخ از نیل هر یک را^{۱۵} بقدر جیچون تقدیر کردم اما بس^{۱۶} نرم و آهسته میرود. و میان شهر و جزیره جبری^{۱۷}

۱ - ط : مانا . ۲ - نی : نبود . ۳ - « نی » کلمه را ندارد . ۴ - ب ، ط : میفروشند .

۵ - همه جا : سفالینه . (متن احتمال حاشیه « ب » است) . ۶ - نی : رنگ . ۷ - ندارد .

۸ - نی : پاکی بزبرجد . ۹ - ط ، ب : یکدرم . ۱۰ - نی : بخریدند . ۱۱ - ط : شهر را .

۱۲ - نی : این . ۱۳ - ط : هر سبویی ؛ نی : هر روز سبویی ؛ ب : هر سبویی

۱۴ - ب ، ط : هر یک . ۱۵ - ط : آبش . ۱۶ - نی : جسر .

بسته است به سی و شش پاره کشتی و بعضی از شهر^۱ دیگر سوی آب نیلست و آنرا
 چیزه خوانند^۲ و آنجا نیز مسجد آدینه بیست، اما جسر نیست، بزورق و معبر گذرند.
 و در مصر چندان کشتی و زورق باتد که ببغداد و بصره نباشد. اهل بازار مصر هر
 چه فروشند^۳ راست گویند و اگر کسی بمشتری^۴ دروغ گوید او را براشتری نشانند^۵
 زنگی بدست او دهند تا در شهر میگردد^۶ و زنگ میجنیاند و منادی میکند که من
 خلاف گفتم^۷ و ملامت می بینم، و هر که دروغ گوید سزای او ملامت باشد در بازار آنجا
 از بقال و عطّار و پیلهور هر چه فروشند باردان آن از خود بدهند اگر زجاج باشد
 و اگر سفال و اگر کاغذ، فی الجمله احتیاج نباشد که خریدار باردان بردارد. و روغن
 چراغ آنجا از تخم ترب و شلغم گیرند و آنرا زیت حار^۸ گویند و آنجا^۹ کنجد اندک
 باشد و^{۱۰} روغنش عزیز باشد^{۱۱} و روغن زیتون ارزان بود و^{۱۲} پسته گران تر از بادام
 است و^{۱۳} مغز بادام ده من از یک دینار نگذرد. و اهل بازار و دکان داران بر خران
 زینی نشینند^{۱۴} که آیند و روند ازخانه بی بازار و هر جا بر سر کوچه ها بسیار خران زینی
 آراسته داشته باشند، که اگر کسی خواهد بر نشیند و اندک کرایه میدهد^{۱۵} و گفتند
 پنجاه هزار بهیمه زینی باشد که هر روز زین کرده بکرا^{۱۶} دهند، و بیرون از لشکریان
 و سپاهیان^{۱۷} بر اسب نشینند^{۱۸} یعنی اهل بازار و روستا و محترقه^{۱۹} و خواجگان،
 و بسیار خرا^{۲۰} ابلق دیدم همچو اسب بل لطیف تر. و اهل شهر عظیم توانگر بودند در
 آنوقت که آنجا بودم. و در سنه نسع و ثلثین و اربعمائه سلطان را پسری آمد، فرمود^{۲۱}
 که مردم خر می کنند، شهر و بازارها^{۲۲} بیاراستند چنانکه اگر وصف آن کرده شود

۱ - نپ. شهر مصر. ۲ - کلمه در «ط» نیست. ۳ - نپ: فروشند بمشتری
 بگویند و. ۴ - نپ: مشترا (کذا). ۵ - ب، ط: برشتری نشانده. ۶ - ط: و در
 شهر بگردانند. ۷ - «نپ» واو ندارد. ۸ - بپ (در اصل): جا (اصلاح): حر(؟).
 ۹ - بپ «آنجا» ندارد. ۱۰ - متن مطبوع «واو» ندارد. ۱۱ - کلمه در «ط»
 و «ب» نیست. ۱۲ - واو از «ط» است. ۱۳ - تب: «است» ندارد. ۱۴ - ط: بر نشینند.
 ۱۵ - نپ: بدهد. ۱۶ - ب، ط: بکرایه. ۱۷ - «نپ» بخط الحاقی افزوده: کسی.
 ۱۸ - نپ: نسید (= نشیند). ۱۹ - ط: متفرقه. ۲۰ - نپ: خران. ۲۱ - ب:
 و فرمود. ۲۲ - ب بازار؛ ط: بازار را.